در تاریخ ۰۵ آبان ۱۳۹۵
کتاب الحج

جلسه 17

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این بود که مرحوم امام، نسبت بین اسلام و کفر را، عدم و ملکه می‌گرفتند و در نظر ایشان، کافر یعنی کسی که «لم یکن مسلما» و ظاهراً مشهور فقها همین نظر را دارند. با دقتی که در روایات وارده شد، ما کفر را بر حسب این روایات باید یک امر وجودی معنا کنیم، کفر به معنای جحد و انکار است و کسی که شک دارد، مجرّد شک عنوان کفر را ندارد. از این رو، کفر یک امر وجودی می‌شود همچنان که اسلام هم می‌شود یک امر وجودی.

طبق دیدگاه مرحوم امام، تنها اسلام یک عنوان وجودی دارد و کفر یک عنوان عدمی دارد، منتهی از باب عدم و ملکه است، کافر یعنی «من لم یکن مسلماً و من شأنه أن یکون مسلما»، اما بر اساس دیدگاه برگزیده، اسلام و کفر هر دو امر وجودی می‌شود؛ چه قسم ثالثی بین این دو درست کنیم (که همان حالت شک است) و چه اینکه نتوانیم قسم سومی درست کنیم. به هر حال، هم اسلام و هم کفر هر دو امر وجودی‌اند.

تفصیل محقق خویی(قدس‌سره) درباره اسلام و کفر

دو تفصیل دیگر در کلمات بزرگان وجود دارد؛ یک تفصیل برای مرحوم خوئی است که می‌فرماید بین حدوث اسلام و بقاء اسلام تفصیل بدهیم به این صورت که حدوث، نیاز به اقرار دارد، اما بقاء نیاز به اقرار ندارد. اگر اسلام بخواهد در یک کسی حادث شود، این محتاج به اقرار است، اینکه در روایات آمده؛ اسلام اقرار به توحید و اقرار به رسالت است، این برای حدوث اسلام است، اما در بقاء نیاز نیست و شاهد آن، این است که ولد مسلمان (کسی که پدر و مادرش مسلمان هستند)، وقتی به سن بلوغ می‌رسد، هیچ فقیهی نمی‌گوید او باید اقرار به شهادتین کند (اقرار به توحید و اقرار به رسالت کند) و سیره قطعیه همین است «و لم یسمع من احدٍ من العلماء» که این بچه مسلمان‌هایی که به سن بلوغ می‌رسند را، به شهادتین الزام کنند.

بنابراین، معلوم می‌شود که اسلام من حیث البقاء، نیاز به اقرار به توحید و اقرار به رسالت ندارد. این بچه‌ی مسلمان، تا زمانی که «لم ینکر وحدانیته تعالی أو رسالة الرسول»؛ انکار نکند، «فمسلمٌ و إن لم یظهر و لم یعتقد بهما»؛ اگرچه در باطن هم معتقد نباشد و کفری که در باطن دارد را اظهار نکند. بنابراین، ولد مسلم، محکوم به اسلام است تا زمانی که رسماً انکار کند و اگر ما بدانیم این قلباً معتقد نیست، باز نمی‌توانیم حکم به کفر او کنیم.[1]

تفصیل والد معظم(قدس‌سره) در مسأله

مرحوم والد ما در مورد کفّار، تفصیل دیگری داده و بعد می‌فرماید شاید تفصیل مرحوم خوئی به این بیان برگردد و آن اینکه بگوئیم کسی که غیر مسبوق به اسلام است، اگر بخواهد مسلمان شود، باید اقرار به شهادتین کند، اما کسی که مسبوق به اسلام است، اگر بخواهیم حکم به کفرش کنیم، باید انکار ظاهری کند یعنی ظاهراً و علناً انکار کرده و جحد بورزد.

طبق مبنای مرحوم امام و مشهور فقها، اگر یک کسی مسلمان بود، ثمّ شک فی الله ولو اینکه انکار نکند، این شخص، «کافرٌ و خارجٌ عن الاسلام»، اما طبق این تفصیلی که مرحوم والد بیان می‌کند، می‌فرماید بگوئیم کسی که مسبوق به اسلام است و قبلاً مسلمان بوده، «لم یخرجه من الاسلام إلا الجحود».

طبق این بیانی که مرحوم والد در تفصیل الشریعه بیان کردند؛ «المسلم الذی اقرّ باللسان إذا ارید الحکم بکفره لا یتحقق له طریقٌ غیر الجحد و الانکار»؛[2] مسلمان اگر بخواهد کافر شود، غیر از جحد و انکار طریقی ندارد، «فإنه مادام لم یجحد یکون محکوم بالاسلام»؛ مادامی که این مسلمان انکار نکرده، محکوم به اسلام است، «اذ لا یلزم تکرار الاقرار دائماً»؛ زیرا کسی که مسلمان شده، لازم نیست که هر روز اقرار کند، «فالطریق المنحصر هو الجحد و أما الکفر غیر المسبوق بالاسلام فلا یتوقف علی الجحد»؛ اما کفر غیر مسبوق به اسلام (یعنی کسی که از اول مسلمان نبوده، بخواهیم به او بگوئیم کافر)، «یکفی فیه مجرد عدم الاقرار باللسان»؛ همین که اقرار به لسان نکرد کافی است.

خلاصه تفصیل آنکه؛ شخصی که از اول مسلمان نبوده و مشرک بوده، برای کافر بودن چنین شخصی، مجرد شک و عدم اقرار به شهادتین هم در کفر او کافی است یعنی بگوئیم این آدم چون اقرار به شهادتین نکرده است «هو کافرٌ»، اما کسی که مسبوق به اسلام است و مسلمان بوده و اقرار کرده، برای حکم به کفر او، دیگر مجرد شک کافی نیست و اگر فهمیدیم مسلمانی در خدای تبارک و تعالی شک کرده است، نمی‌توانیم به او بگوییم کافر، بلکه مسلمان اگر بخواهد کفرش اثبات شود، باید ببینیم انکار هم کرده یا نکرده است؟

نتیجه آنکه؛ یک بیانی مرحوم خوئی دارند که بین حدوث اسلام و بقاء تفصیل داده و بگوئیم اگر اسلام کسی بخواهد ثابت شود، باید اقرار کند و اگر اقرار نکرد، اسلام در او حادث نشده و کافر است، اما در بقاء، اقرار لازم نیست. تکرار اقرار چه در آن کسی که خودش بالغ است و چه آن کسی که «وُلِدَ مسلماً» و الآن به بلوغ رسید، لازم نیست و چنین کسی اگر بخواهیم بگوئیم کافر شده، باید جحد کند.

جمع‌بندی بحث و بیان ثمره دیدگاه‌ها

بیان شد که این تفصیل محقق خوئی(قدس‌سره) را، مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه ذکر می‌کنند و بعد به ایشان اشکال کرده و خودشان تفصیل مختار را بیان می‌کند. اگر این تفصیل مرحوم خوئی به همین بیان ما برگردد، آن هم خالی از اشکال است و ظاهراً همین است و این دو تا تفصیل نیست، بلکه یک تفصیل است، منتهی یک تفصیل است با دو بیان.

یک بیان این است که بین حدوث الاسلام و بقاء الاسلام تفصیل بدهیم یعنی بگوئیم در حدوث اسلام اقرار لازم است، اما برای بقاء، اقرار لازم نیست حتی برای بقاء اگر بدانیم یک کسی در باطنش هم شک دارد، اما باز به حسب ظاهر محکوم به اسلام است و برای اینکه اسلام از بین برود، باید انکار کند و تا زمانی که انکار نکرده (ولو در قلبش هم شک داشته باشد)، ما نمی‌توانیم حکم به کفرش کنیم.

بیان دوم (که مرحوم والد ما دارند) این است که بگوئیم بین آن کسی که از اول مسلمان است (اگر بخواهیم حکم به کفرش کنیم، باید انکار کند و مجرد شک کافی نیست) و آن کسی که قبلاً مسلمان نبوده (اگر بخواهد مسلمان باشد باید اقرار کند، اگر اقرار نکند مسلمان نیست و عنوان کافر را دارد)، تفصیل دهیم.

طبق بیان مشهور و مرحوم امام (که تفصیل ندادند)، اگر کسی را که مسلمان نیست، به اسلام دعوت می‌کنیم و او بگوید فعلاً در حال شک و بررسی هستم، این شخص کافر است، اما طبق بیان برگزیده، این شخص نه مسلمان است و نه کافر. طبق دیدگاه محقق خویی(قدس‌سره) و مرحوم والد نیز کافر است؛ زیرا طبق این تفصیل اقرار در حدوث اسلام لازم است و اگر اقرار نباشد، عنوان کافر را دارد. بنابراین، شک قبل الاقرار موجب کفر است، اما شک بعد الاقرار موجب کفر نیست، آنچه بعد الاقرار موجب کفر می‌شود، انکار است.

ارزیابی دیدگاه‌ها و بیان دیدگاه برگزیده

از همین بیان، اشکال این تفاصیل روشن است؛ اشکال اول: چگونه می‌توان گفت شک در یک موردی موجب کفر است و در یک موردی موجب کفر نیست (محقق خوئی(قدس‌سره) و مرحوم والد ما می‌فرمایند اگر شک قبل الاقرار باشد، موجب کفر است، اما اگر یک مسلمانی اقرار کرده و مسلمان شده و بعد از آن شک کرد، این شک تا زمانی که بعد الاقرار انکار نکرده، موجب کفر نبوده و کفر او ثابت نیست)! اگر شک موجب کفر است، همانند مرحوم امام و مشهور فقها بگویید شک در همه جا موجب کفر است و دلیلی نداریم بر اینکه شک در یک جا موجب کفر باشد و در جای دیگر موجب کفر نشود.

اشکال دوم: این روایات به هیچ‌وجه قابلیت حمل بر این تفصیل را ندارد. توضیح آنکه؛ محقق خویی(قدس‌سره) و مرحوم والد می‌خواهند بگویند در این روایات، «لا یخرجه منه الا الکفر و الجحود» و کلمه «لا یخرجه» یعنی اول مسلمان بوده و بعد کافر شده، پس جحود ملاک برای کفر است برای آنهایی که مسلمان بودند. یا در برخی دیگر از روایات تعابیری را قرینه بر این تفصیل گرفتند.

پاسخ این است که این خروج از اسلام («لایخرجه»)، حالت موضوعیت ندارد، این روایات درصدد بیان ملاک کفر است و آن روایتی که می‌گوید: «لا یکفر إلا بعد الجحود»، ملاک کفر، «جحد» است یعنی شک ملاک کفر نیست، چه در قبلش اسلام باشد و چه نباشد! خصوصیتی برای مسبوقیت به اسلام وجود ندارد. از این رو، ما نه فرمایش مشهور را قبول داریم و نه این دو تفصیلی که این دو فقیه بزرگوار بیان کردند. به نظر ما، در روایات یک ملاک برای اسلام و یک ملاک برای کفر بیان شده که هر دو هم امران وجودیان هستند. اصلاً در روایات برای کفر، تعبیر به عدمی نشده و در قرآن نیز در مواردی از «کفر» سخن به میان آمده مانند «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا»[3]، بعد از کفر تکذیب آورده شده یعنی اصلاً عمده ملاک کفر، انکار و تکذیب بوده و از آیات استفاده نمی‌شود که به مجرد شک، شخص کافر می‌شود.

یکی از تحقیقاتی که می‌توانید انجام دهید آن است که ملاک کفر در قرآن و روایات چیست؟ بحث کفر و اسلام فقهی، کفر و اسلام قرآنی، روایی، مذاهب، انظار، فرق، همه اینها را ذکر کنید. بحثی است که در زمان ما خیلی رایج و لازم است. من در یکی از بحث‌هایی که به مناسبت تکفیری‌ها در مرکز فقهی داشتم، یک نکته گفتم که ضابطه کفر و ضابطه اسلام، هم در فقه شیعه و هم در فقه اهل‌سنت آمده و کسی حق ندارد از این ضابطه عدول کند یا این ضابطه را تغییر بدهد. ضابطه این است که ملاک اسلام، شهادتین است، ملاک کفرش هم انکار همین شهادتین است.

در ادامه بحث خواهیم کرد که؛ 1) آیا انکار معاد موجب کفر است یا خیر؟ اقرار به معاد در کنار آن شهادتین، شرط است یا خیر؟ 2) اقرار به امامت هم شرط است یا خیر؟ برخی از اهل سنت مثل ابن تیمیه کار را به اینجا رسانده که اگر کسی از شهر

خود به زیارت پیامبر(صلي الله علیه وآله) برود به قصد قبر پیامبر، «هذا شركٌ و هذا كفرٌ»،آن‌ها واقعاً بدعت‌گذار در دین هستند یعنی اگر ما خوب دقت کنیم، بدعت‌گذاری در دین به نحو کامل مربوط به همین وهّابیت است، اینها این‌قدر در دین بدعت گذاشتند که یکی همین است، دین می‌گوید اسلام یعنی شهادتین، کفر هم انکار این شهادتین است، اگر کسی این شهادتین را در ظاهر گفت اگرچه در قلبش هم قبول نداشته باشد، این محکوم به اسلام است.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] التنقیح في شرح العروة الوثقی، الطهارة2، ص: 62.

[2] «و علیه فنقول: إنّ المسلم الذي أقرّ باللسان إذا أُرید الحکم بکفره لا یتحقّق له طریق غیر الجحد و الإنکار فإنّه ما دام لم یجحد یکون محکوماً بالإسلام بمقتضی إقراره إذ لا یلزم تکرار الإقرار دائماً فالطریق المنحصر هو الجحد و الإنکار لإثبات کونه من الکفّار، و أمّا الکفر غیر المسبوق بالإسلام فلا یتوقّف علی الجحد بل یکفي فیه مجرّد عدم الإقرار باللسان فلا ینافي روایات الجحد ما ذکرنا من کون تقابل الأمرین تقابل العدم و الملکة. نعم في الکفر المسبوق لا طریق له غیر الجحد. و قد انقدح ممّا ذکرنا انّ التفصیل المتقدّم من بعض الأعلام في معنی الإسلام لا بدّ من الالتزام بمثله في الکفر بالکیفیة التي ذکرناها فتدبّر جیّداً.» تفصیل الشریعة في شرح تحریر الوسیلة ـ النجاسات و أحکامها، ص: 244.

[3] سوره بقره، آیه39.